

مجلس هشتم

ذکر لطائف حضرت خاقان مرحوم، مقفور سلطان حسین میرزا کرده،
 و چنین نوشته که در یکتای بحر سلطنت، و خورشید جهان آرای سپهر خلافت
 ابر گوهر بارقضای آسمان سخاوت، و سرو بلند بوستان عدالت، رستم رستان معرکه
 رزم و کوشش، و حاتم زمان نزم و بختش، نکته دان سحر ساز عالم فصاحت، و معجز
 پردازد جهان بلاغت شاهنشاه اعظم، و سلطان سلاطین ممالک عالم، خاقان بن خاقان
 ۴۸۵ - ابوالغازی سلطان حسین بهادر خان - رباعی

ذاتغه بوملك اذوره قمت بولسون.

کیم ملک دوامی تا قیامت بولسون

عالم اهلی او جون سلامت بولسون.

عدل ایچره طریق استقامت بولسون

مضمون این رباعی این است:

در ملکه بذات او اقامت باشد.

در عدل طریق استقامت باشد

از بهر جهایان سلامت باشد.

پاینده بملک تا قیامت باشد

و نوشته است که این خسرو گردون جاه که اگر در باب نسبش سخن گزارم صد هزار
 سلطان و خان را در هم میتوان آورد، و این دارای انجم سپاه که اگر در شرح
 حبش خامه در تحریر آورم صد تومان خاقان را درین اوراق محقر جای میتوان کرد،
 چون در باب صحت نسب آنحضرت فصیحای بلاغت دثار و منشیان فصاحت شعار نسب
 نامه و تاریخ نوشته اند که هر صفحه از آنها کار گاه مائی و نگارستان چین را خجول
 و متفعل میسازد، درین مختصر از آن نمیتوان گفت، و اسلوب سخن که پیش از این
 مذکور شد آن اقتضا میکند که این اوراق را از لطائف طبع آنحضرت بمطالعی چند
 مزین سازد، پس شروع بمقصود و رجوع بمطلوب کرده میشود و بالله التوفیق الملك العلام.

این مطلع پیش ترکی گویان سخن آفرین بسیار پسندیده است: ترکی

سبزه خطینک سواد لعل خندان اوستنه

خضر گویا سایه سالمیش آب حیوان اوستنه.

این مطلع بغایت درد مندانه واقع شده: مطلع

ای اجل آسوده قیل هجران بلاسندن منی

پیرلویی قولقارا اولوس نیک ماجرا سندن منی .

[توان گفت که میرا کثرا بیات میرزا را نوشته اند، و اشعار آنحضرت همه خوست، اما چون از این لطائف نامه عرض نمودار طبع سلیم و اظهار لطافت ذهن مستقیم هر کس است همان دوبیت کافی بود، و دیگر همه ابیات ترکی بود، و غرض از فارسی این نسخه شریف آنکه از الفاظ و عبارات ترکی بعضی مخادیم که بهره ندارند مستفید شوید، پس این مجلس را بدین غزل فارسی میرزا اختصار کرد: غزل

از غم عشقت مرا به تن نه جانی مانده است

آن خیالی گشته و این یک گمانی مانده است .

ای که میجوئی شام رو بکوی یار بین

خاک گشته جسم و سر بر آستانی مانده است .

با قد خم گشته ام در هجر آن ابرو کمان

چون کمان پی روی استخوانی مانده است .

داغهای استخوانم بین چو خال کعبتین

هر یکی از ناولک آنمه شانی مانده است .

چون حسینی باز خواهم خویش را پیرانه سر

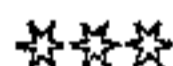
مست سر بر سجده زیبا جوانی مانده است .

مجالس نفیس

ذکر لطایف امیر نظام الدین علیشیر و سخنورانی که حالا شو اهد معانی را بلباس داپذیر نظم مزین میسازند ، و بدستیاری عقل سلیم و ذهن مستقیم همچو نسیم نقاب از جمال پرده نشینان نگارخانه چین برمی اندازند ، و داخل اعزّه و مخادیمی که حضرت میر ذکر لطایف ایشان کرده نیستند .

و این نه قسم است بر این موجب :

- قسم اول - ذکر لطایف حضرت میر .
- قسم دوم - ذکر لطایف سادات عظام .
- قسم سیم - ذکر لطایف علمای اسلام .
- قسم چهارم - ذکر لطایف فضایی واجب الاحترام .
- قسم پنجم - ذکر لطایف ارباب هنر .
- قسم ششم - ذکر لطایف سایر عوام .
- قسم هفتم - ذکر لطایف وزراء عالیقدر .
- قسم هشتم - ذکر لطایف امراء نامدار .
- قسم نهم - ذکر لطایف سلاطین کامکار .
- خاتمه کتاب - در ذکر لطایف ملازمان جناب دوات پناهی میرزا شاه حسین .



قسم اول

۳۸۶ - ذکر لطایف حضرت میر

بر ضمیر منیر خردمندان روشن ضمیر و مشکل پسندان دانش پذیر واضح و لایح است که شرح حالات امیرزاده از آن است که در حین عبارت چنین بی بضاعتی آید، یا چنین شکسته مقالی تواند که بتقریر چنان خجسته مآلی قیام و اقدام نماید، اما چون این نسخه شریف و صحیفه لطیف رقم کشیده خامه بدایع نگار غراب آثر خیال آنحضرت بود، و اظهار یکی از هزار و اندکی از بسیار گفتار و کردار (او) واجب و لازم نمود، بنا بر آن این اوراق کلمه چند از لطایف آنجناب مزین کرده میشود:

مخبران کهن سال و جهان دیدگان صحیح مقال که از حالات میر خبر دارند بقلم در رنثار بر صفحه بیان چنین آرند. که میر مستند امارت را موروثی داشت، و امیر کیچکنه (۱) که پدر میر بود ملازم سلطان ابوسعید میرزا بود، اگر چه مهر و منصب نداشت اما حرمت تمام داشت، و جد مادری میر شیخ ابوسعید جنگ امیر الامرای در خانه میرزا بایقرا بود، و میر در ده سالگی ملازمت بایر میرزا میکرد و بپسر فرزند میگفت.

میر بسطان فرخنده زمان در مکتب مصاحب و هم سبق بوده اند، و استحکام عهد و وفا و پیمان دوستی در آن ایام بهم می نمودند که همای قدسی هوای سعادت بر سر هر کدام جلوه نماید از احوال دیگر يك غافل نگردند:

ز روز اول هر که هست از انام بی هر چه آید نماید قیام .
 نباشد جز آن کار اندیشه اش جز اندیشه او دگر پیشه اش .

و در هر محلی که سلطان صاحبقران آفتاب وار از برج سپهر سلطنت بر ساکنان عرصه خاک تافته لوای گردون سای شهر یاری بر افراخت، و چهارا از لوث ظلم و بدعت بآب باران عدل و احسان شسته سرسبز و خرم ساخت:

سپهر کرم شاه سلطان حسین که بودی غبار رهش نور عین .
 روا کرد فرمان شاهنشاهی سراسر جهان گشت از غم تهی .

(۱) در تحفه سامی کیچکنه ذکر شده .

امیر مشار الیه در سمرقند در مدرسه خواجه فضل الله ابوللیشی بتحصیل علوم مشغول بود، و افلاس او در مرتبه بود که زیاده بر آن ممکن نبود. هم از زبان امیر مشار الیه نقل می کنند که در آن اوقات شبی مرا بآب احتیاج شد، و آن شب هوا در غایت سردی بود، ضرورتاً بحمام میبایست رفت، چون رفتم جز ودانی داشتم، هر چند مبالغه کردم بگرو برنگرفتم. سلطان صاحبقران بساطان احمد پیرزا جبهه طلبیدن امیر مشار الیه یکتاشها نوشته، کس فرستاد او را یراق کلی ترتیب ساخته بخدمت سلطان صاحبقران روانه کرد، و امیر متوجه شهر هرات شد، و بدولت ملازمت سرافراز شد. نظم

فلك آنچه ناس بوازش نمود که چون دوستش دشمن از جان ستود.

دگر کار و بارش بچائی رساند که چشم جهان بین درو خیره ماند.

اول بمنصب مهر داری مفاوض گردید، و آخر تربیت او بجائی رسید که اخوان نامدار و فرزندان کامکار سلطان صاحبقران ملازمت او را شرف خود دانسته افتخار مینمودند، و با وجود چنین دولت که آثار عظمت آن هنوز نمودارست در ویشی را مقدم میدانست، و دقیقه از دقیق طریق اهل سلوک با مرعی نمیگذاشت، چنانچه یکبار باختیار خود دست از مهمات دیوی بار کشید، و بگوشه کاشانه تقوی و طاعت که سرمایه سعادت عقبی است متوجه گردید، چون امور سلطنت وایسته بر رأی عالم آرای او بود، سلطان صاحبقران عنان عزیمت او را گرفته از آن وادی تکلیف مراجعت فرمود، و ملک استرا آباد را که پایتخت مازندران است باو ارزانی داشت، و میر آنجا رفته مدت یکسال ساکن بود، باز مراجعت نمود، چون خاطرش مدام میل بدرویشی داشت بعد از یکسال بملازمت صاحبقران آمد، و برفت، و سمنند همت بر سر اندیشه که همیشه داشت براند، و چنان توجه فرمود که سلطان را محل درخواست نماید، و سپاه و اساس سپهداری خود را سلطان سپرد، و روی تربیت ارباب فضل و کمال آورد، هر روز هفتاد و پنج هزار دینار بخزانه میر فرو میامد و پانزده هزار بخرج بیرون میرفت، و هر ساله هزار دست سر و پای بمساکین مقرر کرد، و سیصد و هفتاد بقعه خیر ساخت. نظم

ظاهر نشد بهم نفس آشنا و غیر چیزی بغیر خیر از آن عاقبت بخیر .
و آموختار بی مثل و نادر از خطاط و خواننده و سازنده و نقاش و مذّهب و مصوّر
و محرّر و معمائی و شاعر که بتربیت او در نشو و نما آمده معلوم نیست که در هیچ زمانی
جلوه کرده باشد ، او نیز از قنون این جماعت بهره تمام داشت ، خاصه در شاعری ،
و پیش ترکان خردمند فاضل مقرر است که تا بیان نظم ترکی شده مثل او کسی
قدم در آن وادی ننهاده ، خسر و آن قلمرو اوست ، و او را قرینه عبد الرحمن میدانند .
مصنفات میر برین موجب است :

۱۱ حیره الابرار . ۲) فرهاد و شیرین . ۳) مجنون و لیلی . ۴) سد سکندری .
۵) قصه شیخ صنعان . ۶) خمسة المتحیرین . ۷) منشآت ترکی . ۸) تواریخ .
۹) عروض . ۱۰) مفردات (در فن معما) . ۱۱) وقفیه . ۱۲) حالات سید حسن
اردشیر . ۱۳) حالات پهلوان محمد ابوسعید . ۱۴) مجالس النفايس که عبارت
از ترکی این مختصر است .

و غزلیاتش پنج دیوان است : چهار ترکی و یکی فارسی . دیوان اول ترکی را
غرایب الصغر نام نهاده ، و ثانی را فوائد الشباب ، و ثالث را بدایع الوسط ، و رابع را
فوائد الکبر .

دیوان فارسی شش هزار بیت است . چون از ترک و تازی یک هیچکس نیست که از ابیات
آبجناب صفحه خاطرش منقش نباشد درین اوراق چند بیتی ثبت کردن مناسب
ندید ، و در اختتام کوشید .

در مهلی که سلطان صاحبقران از سفر استراپاد و مخاصمت محمد حسین
میرزا باز گشته بمنزل خواجه پارسا در بازده فرسخی بلده هرات رسیده بود ،
امیر مشارالیه باستقبال رفته ملحق گشته بود ، در ساعت مریض شده در تاریخ
بهد و شش از هجرت روز پنجشنبه از شهر حمادی الاولی وفاتش واقع شد ، و شعراء
فصاحت شعار مرثیه و تاریخ بسیار گفتند ، اما مولانا صاحب مرثیه گفت چهل و پنج
بیت که هر بیت از آن يك مصرع تاریخ ولادت و یکی تاریخ فوت . و این دو بیت
از آن قصیده است :

ای فلک بیداد و بیرحمی بدین سان کرده
وی اجل ملک جهانرا باز ویران کرده .
بر جهان بانان چه میگوئی مرا نبود حسد
از حسد باری جهانرا بی جهانبان کرده .
خواجه آصفی نیز بدین طریق مرثیه گفت . این بیت از آنجاست : نظم
حیف از آن اندامهای همچو گل در زیر گل
با گل اندامان از این سودا فراوان کرده .
سید خواند میر که خواهرزاده میرخواند مورخ است این قطعه را گفت :
جناب امیر هدایت یناهی
که ظاهر از او گشت آثار رحمت .
شد از خارزار جهان سوی باغی
که آنجا شکفتست گلزار رحمت .
چو نازل شد انوار رحمت بروحش
بچوسال قوتش ز «انوار رحمت» (۱).

قسم دوم

ذکر لطایف سادات عظام که گاهی بنظم التفات میفرموده اند .

از آنجمله :

۳۸۷ - میر عبد الباقی - نبیره شاه نعمت الهولی بود ، و تعریف او مثل

آن است که ذره صفت آفتاب کند . ازوست این : مطلع

تا پریشان نشود کار بسامان نشود

شرط دور است که تا این نشود آن نشود .

۳۸۸ - امیر سید شریف - ولد امیر شریف ثانی است ، منظور نظر کیمیا اثر

حضرت شاه دین پناه بود ، و منصب عالی صدارت را داشت ، و نبیره سید شریف ماضی

بود ، و تعریف او حکم تعریف میر عبد الباقی دارد . این معما ازوست باسم « فانی » :

اگر نبود غمت در خانه ما را نباشد گنج در ویرانه ما را .

۳۸۹ - میر محمد میر یوسف -

سپهر فضل و دانش مایه جود ناو صاحب دلارا روی بهبود .

فروغ شمع نزم هوشمندان سر و سرخیل جمع سربلندان .

سپهر علم را ماه جهانتاب محیط علم را لؤلؤی سیراب .

برحمت پیکری از جوهر روح بشفتت مرهم دلهای مجروح .

بشیرین خنده و لطف تکلم جهان مردمی و جان مردم .

بهحسن صورت و سیرت فرید زمان و یگانه دوران بود ، و از غایت اخلاق حمیده

'خلقای تخلص میکرد ، و شعر توجه تمام داشت : ازوست این : مطلع

ما را هوای وصل تو از سر نمیرود مشتاق خدمتیم و میسر نمیرود .

۳۹۰ - میرزا اصغر - ولد میر غیاث الدین عزیز و از نقبای مشهد مقدس

است ، و میگویند بسیار سفیه و ندزان است . این مطلع ازوست : مطلع

گشتم غبار و برد نکویش صساتم از خاک بر گرفته باد صا منم .

این مطلع نیز ازوست :

بمیزان نظر حسن ترا با ماہ سنجیدم

میان ابن و آن فرق از زمین تا آسمان دیدم .

۳۹۱ - میرسلطان ابراہیم صدر - حالا کسی بفضل و کمال و تواضع

و ہمت او کم است ، فی الواقع آنچه کمال انسانیت است در ذات حمیدہ صفات او ہست .

ازوست : مطلع

در چمن یارچو با آن قد و قامت برخاست

سرو بنشست زدعوی و قیامت برخاست .

این مطلع نیز ازوست در تنع امیر خسرو : مصرع

گل و شکوفہ ہمہ ہست و یار نیست چہ سود ؟

و خوب گفته : مطلع

شکفت غنچہ ولی لعل یار نیست چہ سود

بہار ہست وہی خوشگوار نیست چہ سود ؟

۳۹۲ - امیر خسرو - خویش نزدیک امیر محمد یوسف است ، و از

عراق ہمراہ خود آورده و تربیت ار کرد ، و اورا مرتبہ فرزندی داد ، بسیار طبع

خوب دارد ، و طالب علمست ، و در اطوار ثانی میرست ، از اوست این - مطلع

بیاساقی بدہ جامی بمن زان درد و صافیہا

کہ دیگر نگردد در خاطر م دنیا و مافیہا .

۳۹۳ - سید حکیمی - معاصر امیر شاہی بودہ ، و طبع او در عایت خوبی

بودہ ، در تنع مطلع شاہی کہ : مصرع ' ما حق شناس پیر مغانیم و دیر او '

از اوست این مطلع .

مائیم و کنج میکند و پیر دیر او دیگر کجارویم ، کہ داریم غیر او ؟

۳۹۴ - امیر افضل - وادامیر سلطان علی خواب بین است ، خواب بینی

امیر مشارالہ چنان بود کہ ہر کہرا ہر نوع خیال میکرد خواب میدید ، ہمہ سلاطین

وامرا اورا معتقد بودند ، ولی چندان سادگی کہ او داشت در مادہ میر افضل برعکس

بود، و طبع نیک داشت، و دیوان غزل تمام کرده بود، موسوی تخلص میکرد. ازوست
این: مطلع

ترا تا سبزه ترکشت بر گلبرگ تر پیدا بدور عارضت شد فتنه دور قمر پیدا.

۳۹۵ - میر ابراهیم قانونی - ولد خواجه موسی است که در مجلس

پیشتر ذکر لطایف او گذشت، جوان خوب و نویسنده نیک است، و از اکثر فضائل

و فنون بهره مند است، و در قانون نوازی نادره ایام است، و ازوست این: رباعی

تا لعل تو دلفروز خواهد بودن کارم همه آه و سوز خواهد بودن.

گفتی که بخانه تو آیم روزی آنروز کدام روز خواهد بودن.

۳۹۶ - امیر شریفی - از سادات مشهده است، اما مدتهای مدید است که

بشهر هرات آمده تحصیل کرده طبع خوب دارد، و در علم موسیقی مهارت تمام

پیدا کرده، بلکه مثل او حالا در خراسان نیست، ازوست این مطلع:

بس که سیل غمت از دیده دمام گذرد روز هجر تو مرا چون شب ماتم گذرد.

۳۹۷ - میر همایون - از ولایت اسفراین بوده، و طبع خوب داشته، و ابیات

او مشهور است. ازوست این: مطلع

بیای در جهان سروی که من صدر بار در پایش

سری ننهادم و بگریستم بر یاد بالایش. (۱)

۳۹۸ - امیر قاسم - ولد امیر سید جنابندی است، طبع نیک دارد، در بن

اوقات در صفت بهار مثنوی ابتدا کرده، و از آنجا بسیار قوت طبع او فهم میشود.

این چند بیت در صفت بهار ازوست: شعر

(۱) در حاشیه نوشته شده است در تذکره سامی مذکور است که امیر همایون در اوایل حوایی

بمراق آمده مجلس سلطان یعقوب افتاد، پادشاه او را خسرو کوچک میخواند، گوید او را تعاق

بجوایی پیدا شده کارش بچنی رسید که او را رعبیر کردند، بعد از روزی چند که سعالت

خود آمد این مطلع گفته بخدمت پادشاه فرستاد

بر عیرم چو کرد از بقراری دلستان من دل رعبیر شد سوراخ سوراخ از من

دیگر باره او را نجات داده بمجلس راه دادند، تاریخ قوت مملو شد، او را در او قریه ارمک

کاشان است. و مطلع چند که از او انتخاب نموده چون در دیوانش ثبت است مکتوبی سارد.

- سنوبر زده شاهه گیسوی خویش کشیده دل عالمی سوی خویش .
 عیان شاخ گل زآب صافی ضمیر چو قد بتان در قبای حریر .
 قد سرو و اب از درخشندگی بود خضر و سرچشمه زندگی .
۳۹۹. میرهاشم - فرزند شهر هرات است ، اول کمانگری میکرد ، اما
 مدتهاست که حمام داری قیام مینماید ، طبع بیک دارد . ازوست این مطلع :
- هر جا که نام مجنون یا کوهکن برآید
 جای سخن نماید چون نام هن برآید .

قسم سیم

ذکر لطائف علمای اسلام که گاهی بنظم التفات می نمایند .

از آنجمله :

۴۰۰ - مولانا نظام الدین - از دانشمندان مسلم خراسان است ، و مدتهاست که برمسند قضای هرات ساکن است ، و این کار را کسی بملاحظه او نکرده ، و در ایام امیر علیشیر بشعرو شاعری اشتهار نداشته بلکه اجتناب میکرد . ازوست این : مطلع بدور روی توام بت پرست میگویند
چه گویم ای بت من هر چه هست میگویند .

۴۰۱ - آفتاب عالمتاب سپهر دانش و بینش ، و طایر گلستان جهان جاودانی ، و بحر بیکران جواهر معانی ملا جلال الدین محمد دوانی - از قریه شوآن که نواحی گزرون است بوده ، و در بلده طینه شیراز طالبان علوم را بهره مند میکردانیده ، و از این طایفه هر کس بتنظر شریف او رسیده شرف اهل روزگار خود گردیده ، جهت تبرک این بیت آن نزرگوار ثبت شد : بیت
درد خممار دارم و درمان من نیست
می ده که می ز بهر مداوا حرام نیست .

۴۰۲ - افصح الفصحاء و املح الشعرا رکن الاسلام و المسلمین سعد الدین

مسعود الامیدی .

پیشوای سخنوران جهان در سخن وصف او برون زیان .
آفتاب سپهر فضل و کمال ، در باب محیط عز و جلال
دانشمند خوست ، و از دارالخلافة ری است ، و برقریه قهران زراعت دارد ، و در دارالفضل شیراز تحصیل کرده ، و از شاگردان سرآمده مولانا جلال الدین دوانی است ، و نام اصلیش ارجاسب است ، مولانا از غایت التفات او را مسعود نام نهاده ، و در آن دیار بدین اسم مشهور است ، قبل از شرف ملازمت همیشه ذکر لطایف احوال و اوضاع او استماع می افتاد ، و حالا بیمن دولت روز افزون حضرت آصف صفاتی آن سعادت میسر شد ، چندان اخلاق و اطوار پسندیده مشاهده میشود که زبان ناطقه

در بیان تقریر آن عاجز است ، و مولانا در همهٔ اسلوب شعر مهارت تمام دارد بتخصیص
قصاید که آن وادی حق اوست ، و ایانش در رنگ مقطعات ابویمین نصایح آمیز
واقع میشود ، و این چند بیت از آنجاست و خوب گفته : بیت

اگر کنی ز برای مجوس کنّاسی

وگر کنی ز برای جهود گیل کاری ،

درین دو کار کربه این قدر کراهت نیست

درین دو شغل خسیس آن مثابه دشواری

که در سلام فرومایگان صدر نشین

بروی سینه نپی دست و سر فرود آری .

و این مطلع قصیده او خوب واقع شده : مطلع

تو ترك نیم مستی من مرغ نیم بسمل

کار تو از من آسان کام من از تو مشکل .

۴۰۳ - قاضی نورالله - از ساوه بود ، و بسیار فضل و کمال داشت ، و برادرزاده

قاضی عیسی بود ، و خود نیز در تمام ممالک عراق قاضی بود ، و تحصیل در خدمت

مولانا جلال کرده بود ، و حسن اخلاق و لطافت اوضاعش از تعریف زیاده بود ،

از عراق برسالت آمد ، و در خراسان نیز مقدم او را بغایت گرامی داشتند ، و مدتها

بر مسند قضاء خراسان متمکن بود و در آن منصب او را قضا رسید ، طبعش بغایت

نازک و لطیف بود ، و دیوان غزل تمام کرده بود ، انسی تخلص میکرد . ازوست

این : مطلع

از آن با شعلهٔ آهی که در هجران کشم شادم

که از بالای آن سرو قبا گلگون دهد بادم .

۴۰۴ - مولانا آگهی - از جانب پدر نبیرهٔ مولانا جلال الدین محمد

قائمی است ، و صاحب کمالی مولانا اظهر من الشمس است ، و مولانا آگهی نیز

بر اکثر علوم و فنون صاحب وقوفست بتخصیص در اسلوب شعر ، و حالا از شعرای

ندیم که نام استادی بر ایشان اطلاق میتوان کرد یکی او مالدیه ، اما او را سهوی
غریب شد که قصیده در مذمت اسراء روزگار و اکابر خراسان گفت ، و بعضی از
مردم والی ملک را بر آن داشتند که قطع زبان او کرد ، حضرت امام رضا ۴ را
در خواب دید و زبان او گویا شد ، درحین قطع زبان این مطلع را گفت : مطلع
چو لاله جیب من از تیغ یار غرقه بخون شد

زبان برید چو شمع ولی زبانه برون شد .

۴۰۵ . ملا حسامی واعظ - از ولایت قهستان است ، حافظه داشته که کم
واعظی داشته ، و از همه خوبتر اینکه از قهستان است ، چنان دعوی تشیع میکند
که ملازاده ملاحین را که سبزواری الاصل است بتسنن مطعون دارد ، این رباعی
از اوست : رباعی

صد شکر که مداح نه مردانم ثابت به ثنا و ثانی حسامم .

اکنون نه کمینه بنده فرمانم دیرینه غلام قذیر و سلمانم .

۴۰۶ - حافظ علی - والد مولانا نور است که میر ذکریا طایف او کرده ،

فی الواقع که از بی نظیران است ، و قصاید مصنوع خواجه سلمان را متعدد جواب
گفته ، و خوش طبعان او را در معنی مسلم میدارند . مطلع قصیده خواجه سلمان
این است . مطلع

صفای صفوت رویت بر بخت ابر بهار

هوای حشمت کویت به بیختم مشک تبار .

این دو مطلع از حافظ علی است که جواب گفته : مطلع

قیام قامت جانان بلاست در رفتار ظلام ظلمت هجران رواست بر اعیار .

واه

حریم حرمت کوی تو جنت ابرار شمیم نکبت موی نوراحت احرار .

این رباعی هم از اوست : رباعی

هنگام سحر که برگس و لاله شکست مرغ سحری اله کنان این میگفت :
می نوش که بی شأه بسی خواهی بود بر چیز که در خاک بسی خواهی خفت .

۴۰۷ - **خواجه حافظ مير** - از قریه سینان است، صفات حمیده و اخلاق

پسندیده دارد، و با انواع فضل و کمال آراسته، این رباعی ازوست: رباعی

اقسوس که حسنت ای جفا جوی نماید و آن خال سیاه عنبرین بوی نماید .
در کوی تو خانه داشتم روزی چند آن خانه خراب گشت و آن کوی نماید .

۴۰۸ - **حافظ سلطان علی اوبهی** - از مردم متعین خراسان است، و مردی

یا کیزه روزگار و صحبت دیده و خوش طبع است، و خطوط رانیک مینویسد، اما
در لباس و عقد دستار بسیار تکلف میکند. ازوست این: مطلع

یستون را گر کند سیل فنا بنیاد سست

کی تواند نقش شیرین از دل فرهاد شست .

۴۰۹ - **بابا عبدالله چشمه مالان** - مردی قلندر و جماعت کش بود، و

مردم باو اردات تمام میداشتند، ازوست این: رباعی

یارب چه خوش است بیدهان خندیدن بیواسطه چشم جهانرا دیدن .
بنشین و سفر کن که بغایت خوشت بی منت پا کرد جهان گردیدن .

۴۱۰ - **قاضی یحیی** - قاضی ملک سیستان بود، و در ایام سلطنت ابوتراب

میرزا دیوانه شد، بعضی گویند زنش او را چیزی داده چندانکه در معالجه او کوشیدند
فایده نداد، باوجود جنون بدیهه او روان بود، اگرچه مقید معنی بود. در محل
حبس و قید و زنجیر غزلی گفت و با ابوتراب میرزا فرستاد، این سه بیت از آنجاست: شعر

بی اعل آبدار تو دلپای ما کباب مستان خراب باده و بی باده ما خراب .
تا پای در کشاکش زنجیر شد مرا عمر عزیز من همه گذشت در عذاب .
یحیی اگر ترا عم و سودا زیاد شده ز بهار عرضه دار بسطان ابوتراب .

۴۱۱ - **خواجه هاشمی** - شیخ الاسلام بخارا است، از اسباب دیوی

جمعیت تمام دارد، اما میگویند هر گاه سوار میشود خویش و اقربا و متعلقان خود را
جهت نمایش تکلیف سواری میکند. ازوست این مطلع:

- بناز سر مه مکش چشم می ترجم را . نشسته گیر خاک سیاه مردم را .
 ۴۱۴ - ملا میر - شیخ الاسلام سبزواری بود، و صلاحیت تمام داشت، و اکثر
 خطوط را نیک می نوشت، اما بسیار خود پسند بود، گویا این صفت لازمه قوم
 ایشان است. ازوست ابن : رباعی
 گر لایق ذوات و حال تو بزم
 با قابل دیدن جمال تو نیم .
 باری بهمین خوشم آهر گرفتگی
 محروم ز خدمت خیال تو نیم .
 ۴۱۳ - ملا نسیمی - از ولایت فرخار است، و دانشمند نیک است، اما
 لوندی و بی قیدی نیز دارد. از اوست این مطلع :
 بهر بیکان خندانک نویسی کردیدم
 لله الحمد که باری بدل خود دیدم .
 ۴۱۴ - ملا غیاث الدین محمد - فرزند شهر هری بود، 'صنعی' تخلص
 میکرد، مردی دانشمند و فاضل بود، و در علوم نجوم و رمی ادبیل نداشت. ازوست
 این معما باسم «علی» :
 چو کردم نامه را در عشق بنیاد
 قلم را دل زهر سورت بر باد .
 ۴۱۵ - خواجه ابوالقاسم - برادر خواجه ابوالفضل مهنه بود، و
 اخلاق حمیده و اطوار پسندیده داشت، شعر را نیک می گفت، قاسمی تخلص
 میکرد ازوست این مطلع :
 گر بی رخت سوی چمن بهر تماشا بنگرم
 هر بر کن گل خاری شود در چشم من تانگرم .
 ۴۱۶ - ملا عبدالؤمن - مردی پاکیزه روزگار و نیک اخلاق است،
 محاور مزار مولانا عبدالرحمن بود، و هزاری تخلص میکرد. این مطلع درتبع
 امیر شاهی از اوست. مطلع
 در دیست درد عشق که گفتن نمیتوان
 گفتن نمیتوان و بهفتن نمیتوان .
 ۴۱۷ - ملا علی فیضی - از ولایت تربت است، و دانشمند و خوش طبع است،
 و شعر را بغایت خوب میگوید. ازوست این مطلع :
 بلند مرتبه زین خاک آستان شده ام
 غبار کوی توام گر بر آسمان شده ام .

قسم چهارم

ذکر فضیلتی واجب الاحترام که طبع لطیف ایشان میل نظم دارد،

از آنجمله :

۴۱۸ - ملا حسن علی - روغن سحر - مردی فاضل است ، و قصیده را بسیار

خوب میگوید ، مولدش شهر هرات است ، بشعر مداومت نمیکنند اما قصیده ردیف

«برف» بنام میر محمد میر یوسف گفته ، مطلعش این است :

بر ابلق سحاب چو آمد سوار برف

گردید بر زمین و زمان فتنه بار برف .

۴۱۹ - ملا زلالی - در شهر هرات تحصیل کرده ، و مولدش خوارزم است ،

و قصیده گوی خوبست ، ازوست این : مطلع

نخواهی کرد باور خار خار سینه چاکم

مگر روزی که گیرد دامنت خار سرخاکم .

۴۲۰ - ملا زاده ملا عبد الغفار - از ولایت تاشگند است ، و طالب علم

خوبست ، طبع شوخ دارد . ازوست این . مطلع

رخ نمودن از آن پری عجب است از پری آدمی گری عجب است .

۴۲۱ - ملا نقائی - از محفوظه سمرقند است ، طبع نازک دارد . ازوست

این مطلع :

رخ نمودی و مرا بیسر و سامان کردی

آفرین باد عجب کار نمایان کردی .

۴۲۲ - خواجه بهاء الدین - ولد خواجه ابوالبرکات است ، و خواجه را

احتیاج تعریف نیست ، و مشار الیه صابری تخلص میکند ، و بغایت نازک خیالست .

ازوست این مطلع :

چون من ز غمت کس دل ناشاد ندارد دارم غم و دردی که کسی یاد ندارد .

۴۴۴ - خواجه ابوب - همبرادراوست ، واز طریق پدر تجاوز نکرده است ،

ازوست این : مطلع

تا چشم پر آشوب ، تو گلگون شده از درد

چون غنچه دل اهل نظر خون شده از درد .

۴۴۴ - ملا ساکنی - از سمرقند است ، و طالب علمی کرده . از اوست

این مطلع :

باما بلطف بر کس هست تو نیاز نیست ارباب ناز را سر اهل نیاز نیست .

۴۴۵ - حافظ پناهی - بکمان ابرو مشهور بود ، و فرزند خراسان بود ،

و آواز خوب داشت چنانکه دوسه جا وظیفه میگرفت ، طبع نیک داشت ، دیوان تمام کرد .

از اوست این مطلع :

بکلیکشت چمن گر آید آن غنچه دهن بیرون ...

قسم پنجم

ذکر لطایف ارباب هنر،

از آنجمله :

۴۲۶ - ملا سلطان محمد خندان - خوش نویس مقرر بمالك خراسان است، و یگانه دوران، اما بسیار بی قید و بی تکلف واقع شده، و خود را بدیوانگی منسوب میدارد، بی را نیک میتوازد. ازوست این مطلع :

ای خرم آنکه جای بمیخانه ساخته وز همدمان بساغر و پیمانه ساخته.

۴۲۷ - ملا عبدی قلندر - از نیشابور است، و خط استعلیق را نیک میتنویسد، و طبع خوب دارد. ازوست این مطلع .

قبلة اهل نظر جز رخ جانان نبود

هر که روتابد از این قبله مسلمان نبود.

۴۲۸ - ملا نظام بدر - هم از نیشابور است، خوش طبع و خوش آواز است، و بمطایبه میل تمام دارد، و استعلیق را خوب میتنویسد، و بدیمی بی مثل است. ازوست این رباعی :

ای ساخته از دوری خود زار مرا وی سوخته از فراق صد بار مرا .

از خنجر هجر سینه ام را مشکاف وز تیغ جفا دگر میازار مرا .

۴۲۹ - مولانا محمود کاتب - مولدش هرات است، طالب علمی دارد، و خط استعلیق را خوب میتنویسد، جوانی آدمی است اما دماغش بسیار ضعیف و ماده سودایش قوی است. ازوست این مطلع :

ای دل شکایت از غم هجران دگر مکن

مخروج خاطر م، غم من بیشتر مکن .

۴۳۰ - ملا میر علی - از کاتبان خوش نویس متعین شهر هرات است، جوانی مقبول است، و طبعش در نظم ترکی و فارسی خوشت، اما پیشتر از آنکه شعر خود را بنخواند تعریف میکند. این معما ازوست باسم « مهدی » :

خوش آنکه بعشق مبتلا گردیده بیگانه ز خویش و آشنا گردیده .

یکبارگی از قید خرد و ارسته در میبکدها بی سرو پا گردیده

۴۳۱ - خواجه ابوالقاسم - ولد خواجه شهاب الدین احمد خوافی

است ، و بسیار صلاحیت دارد ، بعضی مختصرات دیده ، و خط تعلیق را طوری مینویسد .
ازوست این رباعی :

گفتم که زدوریت زغم فرسودم گفتا که من از درد سرت آسودم .

گفتم که بسی مقصرم در خدمت گفتا که بدین از تو بسی خوشنودم .

۴۳۲ - ملا جهشید منجم - فرزند شهر هرات است ، جوانی لوند است ،

و ادراك بلند دارد ، و در علم نجوم مثل او کمست ، با وجود فضایل و کمالات آنقدر

بی قید و لایابالی است که بشرح راست نمیآید ، خود را بدیوانگی منسوب میدارد .

ازوست این مطلع :

هر کس که نیست زنده بعشقت هلاک به

در هر سری که نیست هوای تو خاک به .

۴۳۳ - ملا حاجی علی - از مشاهیر خراسان است ، خطوط رانیک مینویسد ،

طبع خوب دارد ، و شعر را پاکیزه میگوید . ازوست این . مطلع

سویم گذری شبی عجب نیست یکشب مه من هزار شب نیست .

۴۳۴ - ملا امان الله - از قهستان است ، و در شهر هرات ساکن است ،

مردی متقی و پرهیزگار است ، طبعش بسیار لطیف است . ازوست این مطلع :

روز در فکرم که شب دل بیتو خون خواهد شدن

شب در این اندیشه ام تا روز چون خواهد شدن .

قسم ششم

ذکر لطایف سایر عوام

از آبیخته :

۴۳۵ - ملا عبدالصمد - از مشهد مقدسه رضویه است، افشان گر بخوبی

او تا بنای این کار است پیدا نشده، اوّل کتابت میکرد، گویند میر علیشیر دیوان

مولانا عبدالرحمن رابدو کتابت فرمود، بعد از اتمام جهت تصحیح پیش مولانا فرستاد،

بعضی جاها را که سهو شده بود مولانا بخط خود اصلاح کرده قطعه گفت که : قطعه

خوش نویسی چو عارض خوبان

سرخم را بخط خوب آراست .

لیک در وی ز سهو های قلم

گناه حرفی فرود و گاهی کاست .

کردم اصلاح آن من از خط خویش

هر چه او کرده بود با سختم

از این واسطه مشارالیه ترك کتابت کرد، و روی بافشانگری و سیاهی سازی و رنگ کاری

آورد، و در آن باب اشتهار تمام یافت، و اختراعات کرد، و این ازوست : رباهی

سیم بدست چو مغز بادام ترست

دندان و لب تو در تکلم گوئی

بادام دو چشم تراز آن خوبتر است .

با یکدیگر آمیخته شیره شکر است .

۴۳۶ - ملا کلان هعمائی - ارمه اورا، النهر است، اما مدتهاست که بجهت

تحصیل به هرات آمده مطالعه میکند و علم معما را خوب میداند از وست این : مطلع

دلا چون ره نمی یابی بنزم عیش و شادیها

بیا پهلوی من نشین بکنج نا مرادیها

۴۳۷ - مولانا علمی - از خراسان است و بعنوان قانون نوازی مشهور است و

دعوی مصنفی نیز دارد، این ازوست : مطلع

بعالم از جفايت هر کرا بینم غمی دارد

جفاتا کی توان کردن، و فاهم عالمی دارد.

۴۳۸ - ملا غیاث الدین محمد - از نساپور است، جوانی خوشت، طالب

علمی هم کرده و طبع نیک دارد، حریمی تخلص میکند، ازوست : مطلع

مکن بی موجبی ای شوخ ترك گفتگو با من

گناهی کر بغیر از عاشقی کردم بگو با من .

۴۳۹ - ملا صدقی - فرزند شهر هرات است ، طالب علمی دارد ، اما خالی

از نشائه جنون نیست . این از اوست : مطلع

عرق نشسته زیندم رخ نکوی ترا زمن مرنج که میخوامم آبروی ترا .

۴۴۰ - ملا عارف - از استرآباد است ، و از شعرای مشهور است ، طبع

او بغایت خوبست . از اوست این : مطلع

تا خاک یایت از نظر اهل درد رفت

چندان گریست دیده که دریا بگرد رفت

۴۴۱ - ملا حاجی محمد فوطه - در سمرقند مردی بود فوطه فروش ،

طبع نیک داشت . از اوست این : مطلع

از شوق نرگس تو که هستیم مست از او چندان گریست دیده که هستیم دست از او .

قاضی نورالله ساوه این مضمون را بسیار نیک گفته . بیت

از ما مثنوی دست که مایی تو شسته ایم

هم رو آب دیده و هم دست از آبروی .

۴۴۲ - مولانا سلطانعلی - برادر مولانا هلاکی است که ذکر او

گذشته ، مردی درویش است ، در محلی که این مطلع مولانا جامی را : مطلع

کار ما جز فکر مردن نیست دور از یار ما

و ه که یار ما ندارد هیچ فکر کار ما .

جواب می گفتند ، او بهتر از همه گفت (۱) ، شاه غریب میرزا گفته : مطلع

گر گشاد کار ما بودی ز زلف یار ما این چنین آشفته و درهم نبودی کار ما .

مولانا ملک گاو گفته : مطلع

کار ما بود بجز مهر و هوای یار ما یار هم دانسته باشد از هوای کار ما .

۴۴۳ - ملا صدقی - از قاین بود ، و صنعت گلکاری قیام مینمود ، از اوست

این مطلع :

(۱) مطلع او را در اصل نوشته .

- کدخدائی که مایه هوس است کد رها کن همین خدای بس است .
۴۴۴ - مولانا صافی تو ز پوش - فرزند هرات است ، و در کار خود نا درست ،
 بشر خود اعتقاد تمام دارد ، این دو بیت از اوست :
 ز شوق تنگ دهایی دم از عدم زده ام
 بلوح هستی خود نیستی رقم زده ام .
 بجز حدیث تو با کس نگفته ام سخنی
 اگر بکس سخنی گفتم از تو دم زده ام .
۴۴۵ - ملا غیاث الدین علی - مردی خوش خلق است . ازوست این رباعی
 خوبان که ز جام حسن مستند همه
 هر ع-هد که بستند شکستند همه .
 با عاشق خویش آشنائی نکنند
 بیگانه و بیگانه پرستند همه .
۴۴۶ - مولانا غیاث الدین علی - از شعرای قدیم است ، و مردی لوند
 و خوش طبع است . ازوست این : مطلع
 از روزه نخواهم که بر آن مه ستم آید
 خواهم ز خدا آنکه مه روزه کم آید .
 عیبش همین است که بوستار را جواب گفته . ازوست این نیز : مطلع
 بر بسته شوخ شاطر من لنگ بیلگون
 نیلوفری پیای گلی کشته سر بگون .
۴۴۷ - خواجه حافظ احمد - حفظ کلام دارد . و فرزند شهر هرات است .
 ازوست این : مطلع
 گفتمش در نظر آن رخ بصفای قمرست
 زیر لب خنده زنان گفت صفای دگرست .
۴۴۸ - مولانا حیدر کوچه - مردی عامیست ، و قبل از این در بازار ملک
 بکلوچه یزی مشغول بود ، اما حالا از شعرای مقرر شهر هرات است ، ابیات نیک
 دارد از اوست این : مطلع
 پس از این بهر سر ره من و عرض بینوائی
 که کنم دعا بجان بیبانه گدائی .

بعضی یاران ظرافت می کنند که بیک و بد اشعار خود را امتیاز نمیتواند کرد ،
چنانکه هرگاه این مطلع او را که :

چنان طوطی صفت حیران آن آئینه رویم

که میگویم سخن اما نمیدانم چه میگویم .

خواننده تعرض میکنند متالم میشود ، و اگر تحسین میکنند خوشحال میگردد .

۴۴۹ - خواجه حافظی - از دارالامان کرمان است ، اما از سیاری اقامت

شهر هرات میتوان گفت که از آنجاست ، طالب علمست ، و از حکاکای صاحب وقوف .
ازوست این مطلع :

فروغ ماه رخت دیده را پرآب کند کسی ندیده که مه کار آفتاب کند .

۴۵۰ - درویش قاسمی - از اصفهان است ، مردی ظریف و عارف و صحبت

دیده بود ، و بمصاحبت امیر نجم بماوراءالنهر رفت . این ازوست : مطلع

شب میخوردن از فردا بیندیش که این شب را عجب روزیست درپیش .

۴۵۱ - ملا حیرتی - از ولایت تون است ، اما چون در هر و شو و نما

یافته بود ، بمروی مشهور شده ، صاحب جمال بود ، و طالب علمی کرد ، طبعش شوخ
بود ، چون بشعر مشغولی نمود رشد تمام کرد ، اما از خود بینی و عجب و نائمی (۴)

بهر دیار که رفته حیجالتی بدو رسیده . این دو مطلع ازوست : مطلع

قضا که صورت یوسف چنان لطیف رقم کرد

برای صورت خوب تو امتحان قلم کرد .

مطلع دیگر

از زهر چشم یار چه جای شکایت است

آن زهر چشم ندست که عین عنایت است .

۴۵۲ - ملا پیامی - مرروی است اکثر اوقات در شیوه قلندری میگشت ،

میگویند آخر بابر میرزا او را تربیت کرده صدر ساخته بود . این ابیات ازوست : نظم

وفا وعده کردی جفا مینمائی مه من عجب بیوفا مینمائی .

چو بیگانگان مکدر ای آوردیده که در چشم من آشنا مینمائی .

- پيامی چو زلف بتان مقرراری بدام کسی مبتلا مینمائی .
- ۴۵۳ - ملا حاجی محمد - نقاش متمین شهر هرات بوده است ، و خوش طبع است ، و خیالات غریب میکند ، و کم فنی باشد که او را در آن اندیشه بخاطر نرسد خواه راست و خواه غلط . ازوست این : مطلع
بخورده ریزه خود گل شکفتگی چه نمود
که ناشکفته درون وی از خزان پر بود .
- ۴۵۴ - ملا درویش محمد - از آدمی زادگان خراسان است ، و ترکیت نیز دارد ، کوکلتاش^(۱) محمد مومن میرزا بوده ، اول رنگ و روغن کاری میکرد ، چون بملازمت استاد بهزاد رسید عشق تصویر و نقاشی پیدا کرد ، و استاد نیز بتربیت او مشغول شد ، و در اندک فرصتی کامل شد ، طبع نیک دارد . ازوست این : مطلع
کجا مجنون چومن در عشق درد و محنتی دارد
که آواز عاشقی چیزی که دارد شهرتی دارد .
- ۴۵۵ - مولانا مجلسی - سید محمد نام دارد ، فرزند هرات است ، اول غریبی تخلص میکرد ، چون بمجلس سلطان صاحبقران رسید مرزا جهت خاطر شاه غریب میرزا تخلص او را بمجلسی قرارداد . ازوست این بیت :
هر زمان کردی زکوی دوست سر بر میکند
- ۴۵۶ - ملا صفائی کرمانی - گویند مردی نامراد است . ازوست این : مطلع
ز شوق شست کمان اروان عالمگیر
دمی ز حنده نیاید بکدگر لب تیر .
- ۴۵۷ - ملا فیضی کار دگر - ولد استاد محمد نعت باز است ، او بمشوق بازی اشتغال تمام مینماید ، شعرش بدست . مرد نیک است ، ازوست این مطلع :
گر چهره رفت از چشم گریام چو اشک آن تندخوی
چشم میدارم که آب رفته باز آید بجوی .
- ۴۵۸ - ملا شاه محمد - ولد مولانا حسن شاه شاعر است ، ابریشم کاری میکرد . ازوست این مطلع :

(۱) کوکلتاش یعنی همشیر . در حاشیه اصل